

## نقش دکانداران دین در کند شدن روند تفکر

عملیه تفکر و شناخت کودک، در صورتیکه مغز و اعصاب، که عضو اصلی تفکر و شناخت انسان است معیوب نباشد، خلاف تصور خیلی ها، قبل از تولد کودک، آن زمانی که کودک هنوز در شکم مادر قرار دارد، بکار می افتد.

کودک زمانی که هنوز در شکم مادر است با صدا های اشخاصی که بیشتر در کنار مادر - کودک قرار دارند آشنا می شود، و بعد از تولد از روی همین صدا ها آن اشخاص را تشخیص می دهد. کودک، بعد از تولد نه اینکه از روی صدا ها افرادی را که در پیرامون آن ها قرار داشته اند و با کودک یا با مادر کودک در تماس بوده اند می شناسد، بلکه همین که چشمانش، که بعد از گذشت هر هفته قادر به دیدن فاصله دورتر میشود به چهره اشخاصی که کودک را در بغل میگیرند یا نزدیک وی رفته با وی مکالمه می کند، می افتد، می فهمد که این شخص صاحب همان صدائی است که قبل از تولد شنیده بود. همچنان بعد از تولد از روی " گئستیک"، حرکات بدن، یا از روی " میمیک"، حرکات چشم و ابرو و لب و پشانی و سر، میفهمد که صحبت کننده در چه حدود به وی علاقمند است یا به چه اندازه او را دوست دارد، یا اینکه مهربان یا نامهربان است. لبخند و " انگ و اونگ" یا قیل و قال کودک در چنین مواقع نشانه همان احساس اولیه وی - زمانی که در شکم مادر قرارداشت - و نشانه شناخت همان لحظه لبخند و قیل و قالش از روی گئستیک و میمیک شخص است؛ اگر شخص با مهربانی و کلام شیرین و چهره باز و بشاش با کودک صحبت کند، جواب کودک لبخند و صدا های شاد است و اگر با نامهربانی با وی برخورد شود لب ها را میچیند و به گریه میفتد. کودک حتی در موقع نوشیدن شیر از شیردهند خواه مادر باشد یا کسی دیگر انتظار دارد که به چشمان وی نگاه کنند، با او صحبت نماید و او را به اصطلاح ما افغان ها " صدقه و قربان" شود. همه این کارها نشانه وجود هوش و فکر در کودک است که باید با شناخت از روان کودک متناسب با سن و سال و وضعیت روحی وی تقویه گردد.

حیرت بدون شناخت و تفکر روشمند و منظم و آگاهانه، یا کنجکاوی و شیفتگی کودک اندکی بعد از تولد در وی هم نمایانگر وجود هوش و نمایانگر خواست احساسی - غریزی - عقلی طفل برای آموختن است.

عملیه و روند تفکر و شناخت کودک (تا زمانی که سلول های مغز بنابر کبرسن، بیماری، استعمال زیاد مواد مخدره و الکهول و یا وارد شدن صدمه بر مغز انسان رو به کاهش نگذارد و یا کلاً از کار نیفتد)، همراه با رشد جسم کودک، رشد و افزایش مییابد و هرچه سن کودک بالاتر می رود ذهن و تفکر وی بازتر و عمیقتر می شود.

پرسش های مکرر اطفال که بعضاً والدین (بنابر نداشتن اجازه سؤال و بکار انداختن هوش و تقویه روند یادگیری خود شان در مراحل کودکی مختل یا متوقف میگردد) از دادن جواب به آن ها عاجز می مانند، دلیلی است از فعال بودن عملیه تفکر در کودکی که به سان یک فیلسوف کوچک در

مورد هر آنچیزی که سر راهش قرار میگیرد به تفکر می پردازد و میخواهد آنچیز را بشناسد و بداند.

کودک تا زمانی که پاسخ درست و معقول و دوستانه از والدین و معلم و مربی خویش دریافت میکند، علاقه دارد باز هم بیپرد و بشنود و بیاموزد. اگر این سلسله پرسش های کودک که روزبروز بزرگ شده میرود با پشانی ترشی یا برخورد خشن و یا با گفتن جملات مانند " چقه سؤال میکنی؛ مغز مه خراب کدی. برو یک سات بخواب، یا اونجه بشین، یا بس کو دیگه! ای چه سؤال اس؟ دیوانه شدی؟ و یا این که: توبه توبه، هوش کده باشی که دگه اتو سؤال ره نکنی! بسیار گناه داره و... مواجه شود، روحیه کودک از بین می رود و علاقمندی وی به دانستن و پرسیدن تا نابودی کامل رو به اضمحلال میرود.

در کشور های پیشرفته به این موضوع حیاتی بسیار اهمیت میدهند، و کتاب های زیادی در مورد روانشناسی و تعلیم و تربیه کودک نوشته شده است، و تا حدودی - تا حدودی برای این که سیستم مسؤولیت های خود را در قبال کودکان بنابر علاقمندی به چیز های دیگر به شکل شاید و باید جدی نمیگیرد - به این مسأله توجه می کنند. در این کشور ها نه تنها کتاب های درسی کودکان با توجه به سن و سال و علاقه و استعداد و فهم کودک نوشته و تهیه می شود، که کوشش میشود تا برای رشد بیشتر استعداد و توانائی های کودک و تقویه ذهن و ادراکات وی میدان تفکر وی را با تهیه کتاب های " فلسفی" برای کودکان و شیوه های متمر عملی در پرورشگاه ها، کودکستان ها و مدارس و ... توسعه ببخشند. در این کشور ها اصل بر آن است که هیچ مانعی بر سر راه تفکر خلاق کودک قرار نگیرد. طبیعیست که وفرت نعمات مادی و وجود آزادی بی حد و حصر و امکانات و سرگرمی های متنوع برای کودکان و نوجوانان و جوانان نوعی ممانعت ناخواسته در مسیر طبیعی رشد فکری آنها بوجود می آورد، اما نیت یا هدف آگاهانه یا ناآگاهانه برای بوجود آوردن مانع در راه آموزش یا یادگیری در این کشور ها وجود ندارد.

یکی از نواسه های من که به تازگی نه سالش را تمام نموده است، روزی در حالیکه بدبختی های اطفال افغانستان را در یکی از تلویزیون های افغانی مشاهده میکرد از مادرش سؤال کرد که چرا خدا، در حالی که این طفلان همیشه میگویند " خدا مهربان است"، در حق این طفلان مهربانی نمی کند؟ چرا نیاز های این طفلکان را خدا رفع نمی کند؟ چرا این طفلکان که همیشه به خدا امید بسته اند چنین نا امید و بیچاره و بدبخت هستند؟ چرا خدا این ها را کمک نمی کند؟ و چرا زندگی بچه ها در هالند بدون این که زیاد به خدا و به دین فکر کنند، بهتر از زندگی همه بچه های افغانستان است و ...

باید شریفانه بگویم که این بچه ده ساله و مادر و پدرش هیچ خط و مکتبی بدان سان که در برابر خط و مکتب دیگری عناد داشته باشد و این سخنان را از روی عقده و خصومت بر زبان براند، ندارد. پدر و مادر این کودک هیچگاه نخواسته اند مسیر تفکر او را با خودخواهی و اتوریته پدران سختگیر جبراً در یک جهت خاصی هدایت کنند. این سؤال ها به شکل خودجوش از درون ذهن وقاد خود این پسر بچه ده ساله ظاهر می شوند. علت آن هم این است که در طول زندگی او نه در فامیل، نه در مهد کودک و نه در مدرسه کسی نخواسته مسیر فکری وی را در جهت خاص و معینی سمت و سو بدهد. در همه این محیط ها همواره تلاش بر آن است که کودک بتواند با آزادی کامل و با مطالعه مفید و راهگشا خودش پاسخ سؤال خود را پیدا کند!

زمانی که صحبت از سپری کردن ایام تعطیل در افغانستان میشود همین کودک ده ساله میگوید من نمی خواهم به افغانستان بروم، زیرا من نمی توانم آن همه کودکان بدبخت را که در منتهای فقر و نیازمندی بسر میبرند ببینم. در این باره کمی بیاندیشید که یک انسان - یک کودک ده ساله - نمیتواند بدبختی و فقر و نیاز یک کودک یا یک انسان را ببیند، ولی ...

چنین تفکر و سنجش و پرسشی در کشور های پیشرفته دنیا با پذیرش این اصل روانشناسی که انسان کنجکاو است، با هیچگونه برخورد خشن و نامناسب یا با فحش و لت و کتک روبرو نمی شود. طرح سؤال امروز - هرگونه سؤالی - در این کشور ها حق مسلم هر کوچک و بزرگ است که می تواند فکر کند و می خواهد علت موضوعی را که به نظر نادرست می آید، بداند. اما در کشور های اسلامی، بخصوص در کشور ما، بیان همچو مطالبی عالمی از مشکلات را تولید می کند؛ در حالیکه این حرف ها با اسناد مهربانی به خدا بوسیله مسلمانان، مؤلد یا بوجود آورنده پرسش های هستند غیرقابل اغماض.

چرا با پرسنده هائی چنین پرسشها در جوامع دینی برخورد خوشونتبار میشود؟ چون پرسنده با چنین سوالاتی "پاشنه آشیل" دین را نشانه میگیرد، چیزی که دکانداران دین و کورمغزان متعصب متدین نما به هیچ وجه نمی توانند آن را تحمل کنند.

در اروپا هزار ها سال قبل و زمانی که هنوز دین و کلیسا پرده سیاه تابو ها را بر زندگی مردم پهن نکرده بود هوشمندانی مانند ارسطو به این نظر رسیده بودند که انسان، که موجود " حقیقت طلبی " است، باید برای رسیدن به حقیقت این حق و آزادی را داشته باشد که از خرد و هوش خود هر گونه که لازم میدانند استفاده کند و هر پرسشی را که به ذهنش خطور می کند مطرح کند.

در تاریخ اروپا، در دوره هزار ساله قرون اوسطا شاید به مشکل بتوان دو تا اندیشمند و فیلسوف را پیدا کرد، ولی قبل از این دوره و بعد از رنسانس، آنگاه که حوصله مردم از سلطه مطلق طلبانه و عقل ستیزانه کلیسا به تنگ آمده بودند، میتوانیم، بدون مبالغه، از هزار ها اندیشمند و فیلسوف نام ببریم.

هر تفکری غیر از تفکر کلیسا در دوره یکهزار ساله قرون اوسطا تفکری بود نامعقول و نامستدل و صاحب آن تفکر مستحق آتش یا چوبه دار و ... و هر گونه تفکری که در صدد نشان دادن واقعیت های غیر از ایدئولوژی رسمی کلیسا در این دوره بود مردود پنداشته می شد. دین با چنین موضعگیری هایش همیشه هر گونه توانمندی فکری را از کودک و جوان و پیر و زن مرد میگیرد؛ همانگونه که امروز در کشور ما با طرح قیود دینی و تطبیق جابرانه آن بر مردم حق و جرأت سؤال را از مردم سلب می کنند و سبب رکود اندیشه و انجماد فکر میشوند. خشکیدن چشمه های دانش و فیلسوف زائی ها در اسلام هم نتیجه پیدائش خشک مغزی و عقل ستیزی و مطلقگرایی دینی بعد از یک دوره کوتاهی از مسامحه و مدارا در برخی از نقاط جهان اسلام بود!

در آیه 29 سوره بقره آمده است: " و آن ذاتیست که بیافرید برای شما آنچه در زمین است همه را باز قصد کرد به سوی آسمان ها ( پس ) برابر کرد آن ها را هفت آسمانها". در آیات 27 تا 32 سوره النازعات، اما، آمده است که " آیا آفریدن شما دشوار است یا آسمان بنا نموده آنرا. برافراشت بلندی آنها را پس راست کرد آنها را و تاریک کرد شب آنرا و آشکار کرد روشنی روز

آنرا. و زمین را بعد از آن صاف و هموار نمود. برآورد از زمین آب و علف آنرا. و کوه ها را استوار ساخت... " ( تنها به ترجمه آیات از تفسیر کابلی اکتفا شد).

من مطمئنم که خلیلی ها، بشمول طلاب و استادان علوم دینی، با خواندن این آیات متوجه شده اند و یا متوجه خواهند شد که در یکجا از آفرینش زمین پیش از آسمانها صحبت شده است و در جای دیگر از آفرینش آسمان پیش از زمین.

همچنین همه ما ها متوجه این واقعیت هستیم که زمین صاف و هموار نیست. این مسأله را قرن ها قبل دانشمندان ثابت نموده اند که زمین خلاف نظر دیانت و کلیسا و مسجد هموار یا مسطح نیست. نادرست بودن این موضوع بر همگی مبرهن است، ولی دین تا مدت ها، حتی تا امروز که این موضوع علماً تثبیت شده است، به هیچ کس و به هیچ صورت حق پرسشی سؤالی را در این باره به استناد به آیت بالا نمی دهد.

چنین برخوردی هیچگاه سبب رشد تفکر و بهبود روند آن نمی شود. در میان آن همه کودک بدبخت در کشور ما شاید یک یا دو کودکی وجود نداشته باشد که اجازه داشته باشد یا جرأت کند سؤال های بالا یا آن سؤالی را که نواسه من از مادرش کرد، از کسی، بخصوص از یک ملا یا مولوی، بکند. چرا؟ چون میدانند که اگر چنین سؤالی را از ملا یا مولوی بکند حداقل عکس العملی که در برابر وی نشان داده میشود بی مهری ملا و مولوی و در نتیجه بی مهری همه افراد محیط یا جامعه نسبت بوی خواهد بود. و اگر اتفاقاً کدام ملا یا مولوی مهربان، باسواد یا نسبتاً روشنی با این سؤال کودک بدبخت روبرو شود، کودک این جواب را دریافت خواهد کرد که: "خواست خدا چنین است!"

چنین برخورد ها، و چنین جواب ها هر نوع درآویختن با ذهن و تشبیه فکری را در انسان از بین میبرد. علت اصلی رکود اندیشه و انجماد فکر در کشور هائی که سلطه دین توأم با تعصب هنوز هم بر آن ها قائم است، همین برخورد ها و جواب هاست که هر فکر را قبل از آنکه جوانه بزند در ذهن می کشند و هر سخن را با "خواست" و "مشیت" و "تقدیر" و "حکم" خدا به آخر میبرند و همه راه ها را برای اندیشیدن و سؤال کردن خورد و بزرگ محدود و مسدود می کنند. با چنین جواب ها و ده ها نوع مانع دیگر است که عملیه فکر کردن در کودک (درانسان) مختل میشود و کودک نمیتواند مانند کودکان جوامع پیشرفته روند طبیعی تفکر را ادامه بدهد و در بزرگ سالی به بلوغ و نبوغ فکری برسد. خلاصه، نقش دین، در بطلان فکر انسان طوری هویدا است، که نمیشود آن را انکار کرد!

**آنکس که دهد گوش به عرض فقرا کو. گوش شنوا کو!**